

کار بست اصول عملیه در استنباط کلامی

مهدی نصر تیان اهور^۱

چکیده

تحلیل مقتضای اصل عملی در مجراهای مختلف شک در مسائل اعتقادی یا به عبارت دیگر امکان سنجی کار بست اصول مختلف عملی در استنباط اعتقادی مسئله اصلی و مهم این پژوهش است. پژوهش حاضر تلاش می کند به این سوال پاسخ دهد: همانطور که در فقه شک های مختلف برای مکلف رخ می دهد در اعتقادات نیز این شک ها اتفاق خواهند افتاد در این صورت در حالت فقدان دلیل قطعی یا ظنی معتبر چه عملکردی باید داشت و به چه اصلی باید تمسک کرد؟ با پیش رو گرفتن روش منطقی و دستوری به تحلیل مسئله مذکور پرداخته می شود. با توجه به خلأ پژوهشی (نبود تحقیقی که به موضوع مذکور پردازد) و کارآمدی مسئله مذکور در حل معضلات اعتقادی و کلامی پرداختن به این موضوع ضرورت می یابد. از جمله مهم ترین دستاوردهای این پژوهش تبیین عمومیت ادله شرعی برائت مثل حدیث رفع و حجب و شمول آنها در مباحث اعتقادی است به گونه ای که با اثبات آن مقتضای قبح عقاب بلا بیان تقویت و مقتضای حق الطاعه خنثی می شود. کما اینکه در دوران امر بین محذورین عمومیت مبانی طرفدار تشریح گردید به گونه ای که تخییر شرعی، تخییر تکوینی و تخییر عقلی به همراه برائت شرعی در دوران امر بین وجوب و حرمت مسئله اعتقادی نیز قابل تطبیق است. همچنین احتیاط در مباحث اعتقادی قابل جریان است و در شبهه تحریمیه اقتضا می کند از همه اطراف مسئله اعتقادی پرهیز شود و به هیچ یک اعتقاد ورزیده نشود و در شبهه وجوبیه دائر میان متباینین در فرض فقدان نص و اجمال نص باید جمع میان طرفین صورت بگیرد و در صورت تعارض نصوص و ادله تخییر جاری است و در شبهه وجوبیه دائر بین اقل و اکثر در صورت فقدان نص و یا اجمال آن برائت از اکثر جاری است و در صورت تعارض ادله تخییر حاکم است. ادله استصحاب مثل تنزیل مشکوک به منزله متقین، مفاد لاینقض الیقین بالشک، و عملکرد استصحاب عمومیت داشته شامل مسائل اعتقادی نیز می شود.

واژگان کلیدی

استصحاب اعتقادی، برائت اعتقادی، تخییر اعتقادی، احتیاط اعتقادی.

۱. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث.

طرح مسأله

تحلیل مقتضای اصل عملی در مجراهای مختلف شک در مسائل اعتقادی مسئله اصلی و مهم این پژوهش است. در اعتقادات همانند فقه شک‌های مختلفی در مسائل گوناگون رخ می‌دهد در صورت فقدان دلیل قطعی و یا ظنی معتبر به چه اصلی باید تمسک کرد؟ همین سوال سبب شده است مقاله حاضر به تحلیل موضوع مذکور پردازد.

در اصول فقه به هنگام معرفی اصول عملیه چهار اصل برائت، استصحاب، احتیاط و تخیر ذکر می‌شود (شیخ انصاری، (۱۳۷۹)، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱).

دومین پیش فرض در تبارشناسی اعتقادات است. اعتقادات از دو قسمت تشکیل شده است شناخت امر اعتقادی و تدین ورزی بر اساس آن. شناخت یکی از مراحل شکل‌گیری اعتقادات است نه تمام آن. از طرف دیگر رابطه شناخت با تدین رابطه اختیاری است یعنی چنین نیست که تدین و التزام قلبی معلول قهری شناخت باشد و به مجرد پیدایش شناخت متلزم بشویم حتما قلبا تدین و التزام هم شکل می‌گیرد بلکه ممکن است فرد نسبت به مسئله اعتقادی شناخت داشته باشد ولی در عین حال آن را انکار نماید و بدان متلزم نباشد. همچنین می‌بایست یادآوری شود که شناخت مقدمه منحصره تولید تدین نیست بلکه تدین می‌تواند متکی به شناخت یقینی باشد و بر اساس آن التزام قلبی صورت بگیرد و می‌تواند این تدین برآمده از شناخت غیر قطعی و تصدیق غیر جازم باشد منتهی این تصدیق باید مورد تایید شارع باشد.

به همین جهت سومین پیش فرض موضوع مقاله حاضر امکان‌پذیری تاسیس اصل و تمسک به اصل در اعتقادات است امری که نگارنده در مقاله "امکان سنجی تاسیس اصل عملی در استنباط کلامی" که در نشریه پژوهش‌های اصولی سال دهم شماره ۳۵ ص ۱۲۹-۱۵۴ به چاپ رسیده است، به صورت مستقل آن را تقریر کرده و امکان آن را اثبات نموده است. یعنی همانطور که در پیش فرض دوم بیان شد تدین می‌تواند از راه قطع وجدانی ایجاد بشود و یا از طریق ظن معتبر همچنین این امکان برای او فراهم است که بر اساس تعبد به اصل، تدین ورزی صورت بگیرد.

چهارمین پیش فرض تفکیک مراحل انجام پذیری تحقیق و پژوهش کلامی با مراحل ابراز نظر اعتقادی است. به نظر نگارنده باید بین این دو مقام تفاوت گذاشت زیرا برای شروع تحقیق می توان تبیین مقتضای اصل را اولین مرحله دانست. تحقیق بر اساس تبیین اصل شروع می شود سپس محقق در مرحله دوم می بایست از عمومات، اطلاقات و قواعدی جستجو کند که از نظر نتیجه و خروجی با اصل متغایر باشد تا یافته جدیدی در کنار مفاد اصل ایجاد بشود. در مرحله سوم باید از مقید و مخصص مرحله سابق جستجو نماید و در مرحله چهارم باید به ادله خاص آن موضوع تمسک کند که موافق با عام بعد از تخصیص و مطلق بعد از تقیید است و در مرحله پنجم می باید توجه به عمومات، اطلاقات، قواعد، مخصص و مقید و دلیل خاص معارض با مرحله دوم، سوم و چهارم داشته باشد ادله ای که به نوعی ممکن است با اصل اولیه هم سو باشد و یا ممکن است این ادله نیز مخالف اصل باشند. بدین صورت سیر مراحل تحقیق و جمع آوری محتوای پژوهشی به اتمام رسیده است. همانطور که مشاهده می شود مرحله اول که مقام شک در حکم واقعی قبل از تحقیق است می توان شک واقعی باشد و می تواند شک دستوری باشد. شک واقعی و دستوری نیز می تواند پس از اتمام مراحل پژوهش و در مراحل ابراز نظر از بین برود که در این صورت شک غیر مستقر و یا به نوعی شک دستوری است و ممکن است حتی بعد از طی مراحل ابراز نظر همچنان باقی بماند که شک مستقر خواهد بود و بر اساس شک مستقر ابراز نظر صورت خواهد گرفت بدین معنا که پژوهش گر پس از آنکه مرحله تحقیق و جمع آوری مطالب را به اتمام رساند باید موازنه ای بین مراحل ۲، ۴، ۳ و ۵ داشته باشد. اگر مرحله ۵ قوی تر از سه مرحله دیگر بود بر اساس همان ابراز نظر می کند اگر سه مرحله دیگر از مرحله ۵ قوی تر بودند بر اساس همان سه مرحله اعلام نظر می گردد و اگر مرحله ۵ با سه مرحله دیگر به یک اندازه اعتبار داشتند و به اصطلاح تکافؤ داشتند در این صورت نوبت به ابراز رای بر اساس اصل اولی تاسیس شده می رسد. پس در همه تحقیق ها اصل اولی وجود دارد منتهی ممکن است در مقام اعلام نظر به این اصل منتهی بشود و ممکن است در مقام ابراز رای مراحل بعد از این اصل سبب اعلام نظر گردند.

در این پژوهش روش منطقی و دستور پیش رو قرار داده شده است بدین معنا که گاه

در پژوهش‌ها سبک تاریخی توصیفی مد نظر قرار می‌گیرد که در آن پژوهشگر به بیان دیدگاه صاحب نظران در مسئله می‌پردازد و دیدگاه آنها را تحلیل می‌کند و در پاره‌ای موارد نیز روش دستوری و منطقی تحلیلی به کار بسته می‌شود که در آن پژوهشگر فارغ از اینکه چه کسی قائل به این نظریه است و دلیل بر آن اقامه کرده است یا نه، به تبیین بحث می‌پردازد و مقتضای ادله را بیان می‌کند. البته در این روش هر چند به اقوال نیز اشاره می‌شود ولی محور تبیین نظرات اندیشمندان نیست بلکه تبیین دیدگاه درست و اقامه دلیل بر آن دغدغه پژوهشگر است. در مقاله حاضر سعی شده است رویکرد منطقی پیش رو قرار بگیرد.

پیشینه و نوآوری

در مورد موضوع حاضر مقاله یا کتابی یافت نشد. در تحقیقات سابق به صورت مشخص به این موضوع پرداخته نشده است و گویا لزوم یقین در اعتقادات و عدم حجیت ظنون سبب شده است عدم کاربست اصول عملیه به طریق اولی منتفی دانسته شود زیرا وقتی در اعتقادات اماره حجت نباشد به طریق اولی اصل در آن حجت خواهد شد زیرا اماره یک جهت کاشفیت از واقع را داراست وقتی دلیلی که ادعای احراز واقع را دارد ولو این احراز و کشف ناقص است حجیت نیابد به طریق اولی دلیلی که مدعی احراز واقع نیست حجیت نخواهد یافت. از این روی می‌توان گفت مقاله حاضر جزء معدود نوشتاری است که با پیش فرض امکان تمسک به اصل عملی در اعتقادات تلاش می‌نماید کاربست اصول چهارگانه در اعتقادات را تحلیل نماید.

کاربست اصاله البرائه در اعتقادات

اصول کاربردی در شک در تکلیف دو گونه است: اصل عقلی و اصل شرعی. ملاک این تقسیم بندی، مرجع دال بر اصل عملی است. اگر این اصل به مقتضای دلالت عقلی تعیین شود اصل عقلی شکل می‌گیرد و اگر اصل جاری در شک مذکور را شرع تعیین کند و به مقتضای آن عمل شود اصل شرعی شکل می‌گیرد. اصل عقلی را می‌توان مقتضای اصل اولی نامید و اصل شرعی را مقتضای اصل ثانوی (ر.ک: شهید صدر،

مشهور اصولیون با تمسک به قاعده قبح عقاب بلا بیان مقتضای اصل عقلی و اصل اولی را تحلیل می کنند در مقابل برخی همچون شهید صدر معتقد است باید به اصل حق الطاعه توجه نمود و آن را مقتضای اصل عقلی معرفی نمود (ر.ک: شهید صدر، (۱۴۳۶ق)، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸)

شهید صدر در مقابل این مسلک نظریه پردازی نموده و در تحلیل دیدگاه مشهور می گوید: مشهور اصولیون بین دو مطلب تفکیک کرده اند: بین مولویت مولی و حق الطاعه و بین میزان حجیت. آنها مولویت مولی و حق الطاعه را امری متواطی می دانند نه مشکک. یعنی حق طاعت مولی به تکالیفی تعلق می گیرد که بیان بر آن اقامه شده باشد و در غیر این موارد حق الطاعه وجود ندارد. در میزان حجیت نیز معتقدند هر حجتی باید به قطع ختم بشود والا حجیت نخواهد داشت و با منتفی شدن قطع نسبت به چیزی حجیت آن نیز از بین خواهد رفت. ایشان می گوید قسمت دوم یعنی تحلیل میزان حجیت شکل دهنده به قاعده قبح عقاب بلا بیان است (شهید صدر، (۱۴۱۷ق)، ج ۵، ص ۲۳-۲۴)

شهید صدر خطای مشهور را در تفکیک میان دو مقام دانسته است؛ زیرا بحث از میزان حجیت دلیل منفک از تعیین دایره مولویت مولی نیست بلکه در واقع اثر بحث اول در دومی ظاهر می شود. اگر بگوییم حق مولی به تکالیفی تعلق گرفته است که بیان بر آن تمام شده است در این صورت در بحث میزان حجیت باید حجیت را دایره مدار قطع بدانیم ولی اگر در تعیین حق مولی قائل شدیم حق مولی هم به تکالیفی تعلق گرفته است که بیان بر آن تمام است و هم نسبت به تکالیف احتمالی در این صورت در میزان حجیت باید گفت علاوه بر قطع، احتمال نیز منجز است. (شهید صدر، (۱۴۱۷ق)، ج ۵، ص ۲۴)

مهمترین ایراد قاعده قبح عقاب بلا بیان همان ایرادی است که محقق صدر مطرح نمود یعنی وابسته بودن تصدیق قبح عقاب بلا بیان به تحلیل میزان تعلق حق الطاعه به تکلیف است: آیا حق الطاعه صرفاً در تکالیف قطعی وجود دارد یا در تکالیف احتمالی نیز این حق موجود است؟ در نتیجه پذیرش قاعده قبح عقاب بلا بیان فرع بر محدود سازی حق الطاعه است پس قبح عقاب بلا بیان هم رتبه حق الطاعه نیست بلکه از آن متاخر است. (شهید صدر، (۱۴۱۷ق)، ج ۵، ص ۲۴) و مهمترین ایراد قاعده حق الطاعه تامل در تشکیکی بودن

حق الطاعه است (آصفی، (۱۴۲۴ق)، ص ۷۴)

قطع نظر از اینکه اشکالات وارد بر هر یک از این دو نظریه به چه میزان مستحکم است و کدام یک قابل پذیرش است نتیجه قبح عقاب بلا بیان براءت اعتقادی است و نتیجه قاعده حق الطاعه لزوم احتیاط اعتقادی است؛ هر چند تحلیل این احتیاط در اصول با احتیاط فقهی شاید متفاوت باشد و تفصیل آن در بحث احتیاط خواهد آمد. به عبارت دیگر در تطبیق این دو مسلک بر مسائل اعتقادی و کلامی باید گفت با توجه به عقلی بودن قبح عقاب بلا بیان، عقل میان نوع تکلیف (فقهی یا اعتقادی بودن) فرق نمی گذارد در نتیجه قاعده عمومیت داشته و شامل تکالیف اعتقادی نیز می گردد در نتیجه مطابق قاعده قبح عقاب بلا بیان اگر در مسئله ای از مسائل اعتقادی قطع به آن شکل نگرفت و اماره معتبر نیز بر آن اقامه نگردید و مکلف در وظیفه اعتقادی خود شک نمود عقل حکم می کند به اینکه وی مکلف به چیزی نیست و اگر خداوند متعال بخواهد در قیامت وی را مورد عتاب و خطاب قرار بدهد که چرا به آن مسئله اعتقادی تدین نورزیدی از جمله مصادیق عقاب بلا بیان خواهد شد و چنین عقابی عقلاً قبیح است.

با توجه به محوریت تعیین درجه بیان بر تکلیف و بازگشت حجیت به قطع در تحلیل قاعده حق الطاعه باید گفت این قاعده نیز به مقتضای عقلی بودنش، عمومیت داشته و هر نوع تکلیفی را در بر می گیرد و چنین نیست که بحث مذکور صرفاً در تکالیف فقهی جاری باشد.

با توجه به عمومیت داشتن هر دو قاعده برای جریان در مباحث اعتقادی مطابق قاعده قبح عقاب بلا بیان اگر ادله شرعی دال بر براءت در شک در تکالیف اعتقادی نیز یافت نشود خللی در تمسک به براءت رخ نخواهد داد هر چند وجود این ادله سبب هم افزائی در نتیجه خواهد شد ولی مطابق قاعده حق الطاعه اگر ادله شرعی اثبات گر براءت در شک در تکالیف اعتقادی یافت شود نتیجه براءت اعتقادی است ولی اگر چنین ادله ای یافت نشود نتیجه احتیاط خواهد بود.

پس از تقریر مقتضای اصل اولی می بایست به تحلیل مقتضای اصل ثانوی پرداخته شود. با توجه به اینکه در علم اصول میزان دلالت گونه های مختلف ادله اقامه شده بر

برائت و عدم دلالت آنها تحلیل شده است در نوشتار حاضر به این بعد پرداخته نخواهد شد بلکه در ادله ای که دلالتشان بر برائت پذیرفته شده باید تدقیق نسبت به گستره دلالت آنها صورت بگیرد که آیا علاوه بر تکالیف فقهی، شامل تکالیف اعتقادی نیز می شود یا خیر؟ حدیث رفع از جمله ادله ای است که دلالتش بر برائت در علم اصول پذیرش اکثری دارد. با توجه به عمومیت ما لایعلمون و عدم اختصاص آن به تکلیف فقهی می توان آن را شامل تکالیف اعتقادی دانست. طبق حدیث رفع انسان در قبال مطلق تکلیف مجهول (چه فقهی و چه اعتقادی) وظیفه ای ندارد و تکلیف در ظاهر از وی برداشته شده است یعنی در ظاهر احتیاط جعل نشده است که انسان را در قبال واقع مجهول مکلف سازد. واقع مجهول که تکلیف نسبت به آن صورت نگرفته و رفع گردیده است. البته می بایست ثابت شود برای مساله ای که در آن برائت جاری می شود حکم واقعی وجود دارد تا در مقابل آن حکم واقعی تکلیف ظاهری نداشته باشد. این نکته را می توان با خالی نبودن وقایع از حکم ثابت کرد. این حکم اگر از جنس الزام باشد با حدیث رفع در ظاهر تکلیف برداشته می شود و آن حکم به سرحد فعلیت نمی رسد.

حدیث **مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ** (کلینی، (۱۴۰۷ق)، ج ۱، ص ۱۶۴) نیز دلیل دیگری است که دلالتش بر برائت مورد پذیرش اکثر اصولیون قرار گرفته است (شهید صدر، (۱۴۳۶ق)، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵). اطلاق ما حجب الله تکلیف اعتقادی را نیز شامل می شود یعنی هر تکلیف فقهی یا اعتقادی مجهول از بندگان برداشته شده است و تکلیف ظاهری مثل وجوب احتیاط جعل نشده است.

با توجه به اشکالات وارد شده از سوی اکثر اندیشمندان بر دلالت سایر ادله دال بر برائت به صورت تفصیلی به تحلیل گستره دلالت آنها پرداخته نمی شود و صرفاً به تحلیل یک مورد به صورت نمونه اشاره می شود: آیه **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** (بقره: ۲۸۶) از جمله ادله ذکر شده برای برائت از تکلیف مجهول است. اگر در این آیه پذیرفته شود که مقصود از آن نفی عقاب و کلفت در مورد تکلیف غیر واصل است در این صورت می تواند بر برائت دلالت نماید ولی اگر مقصود از آن نفی عقاب به سبب تکلیف غیر واصل باشد در این صورت اگر ادله دال بر احتیاط در شک در تکلیف تقویت شود این

دلیل نمی‌تواند بر براءت دلالت نمایند و احتیاط را نفی نماید. (شهید صدر، ۱۴۳۶ق)، ج ۳، ص ۳۳۸-۳۳۹) با توجه به اطلاق کلمه مائاه می‌توان گفت هم شامل تکلیف فقهی است و هم تکلیف اعتقادی.

با توجه به پذیرش دلالت برخی از ادله شرعی بر براءت می‌توان گفت این ادله، همسوی با قاعده قبح عقاب بلا بیان و تاییدگر آن است و خنثی کننده قاعده حق الطاعه؛ زیرا اشتغال عقلی برآمده از قاعده حق الطاعه منوط به عدم ورود ترخیص از جانب شارع است حق الطاعه انسان را مکلف به احتیاط می‌نماید تا زمانی که اذنی از خود شارع نیامده باشد و از حق خود صرف نظر نکرده باشد. با اثبات براءت شرعی گویا شارع از حق خود گذشته است و احتمال تکلیف برای انسان وظیفه‌ای به دنبال نخواهد داشت. با توجه به مجموع ادله ذکر شده می‌توان گفت به هنگام شک در اصل تکلیف اعتقادی می‌توان براءت جاری کرد.

کاربست اصاله التخییر در اعتقادات

یکی از مواردی که علم اجمالی منجز است و می‌بایست نسبت به مقتضای آن بحث شود دوران امر بین محذورین است. در دوران بین محذورین میان اصولیون اختلافاتی وجود دارد که در مجموع می‌توان به اقوال زیر اشاره کرد:

قول اول: جریان اصول نافی تکلیف مثل براءت عقلی و نقلی و عدم جریان اصول مثبت حکم مثل اصاله الاباحه. مطابق این قول، ارتکاب این فعل حرام نیست ولی نسبت به حکم ایجابی آن (اعم از وجوب، اباحه، استحباب و کراهت) اعلام نظری صورت نمی‌گیرد.

قول دوم: وجوب عمل به مقتضای حکم تحریمی نه حکم وجوبی. مطابق این قول باید فعل را ترک نمود و مکلف مجاز به انجام آن نیست.

قول سوم: وجوب عمل تخییری به مقتضای یکی از دو حکم وجوبی و تحریمی. مطابق نظریه مذکور مکلف شرعاً مخیر است و می‌تواند به هر کدام را که خواست انتخاب نماید. در این نظریه علاوه بر پابندی به تخییر تکوینی و عقلی، تخییر شرعی نیز ثابت می‌گردد.

قول چهارم: تخییر تکوینی و عقلی بدون وجود حکم ظاهری نافی تکلیف یا مثبت آن. مطابق این دیدگاه، مکلف عقلا قدرت انتخاب فعل یا ترک را دارد ولی این فعل در ظاهر نه واجب است و نه حرام.

قول پنجم: تخییر تکوینی و عقلی با پذیرش جریان اصول مثبت حکم نه اصول نافی تکلیف. طبق رای مذکور علاوه بر اینکه مکلف عقلا قدرت انتخاب را دارد در ظاهر نیز فعل مباح است و حکم حرمت یا وجوب واقعی در حق مکلف ثابت نیست. (آخوند خراسانی، (۱۴۰۹ق)، ص ۳۵۵؛ سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۲۴ق)، ج ۳، ص ۴۵۲-۴۵۳) از میان اقوال پنج گانه سه قول اخیر طرفداران بیشتری در میان اصولیون دارد. لذا بحث بر اساس این سه نظریه پیگیری می شود.

ابتدا به یک مثال اعتقادی در دوران امر در میان وجوب و حرمت اشاره می شود: کلام نفسی یکی از مباحث اعتقادی در باب توحید است که در آن بحث می شود آیا خداوند علاوه بر خلق صوت، صفتی به نام کلام نفسی دارد یا خیر؟ اشاعره به کلام نفسی معتقدند و شیعه و معتزله منکر چنین صفتی برای خداوند هستند (رک: علامه حلی، (۱۴۱۳ق)، ص ۲۹۰) حال اگر مکلف در این مسئله متحیر ماند و دلیل معتبری بر وجود کلام نفسی نیابد و دلیلی هم بر نفی آن پیدا نکند در این صورت مردد می شود که آیا باید کلام نفسی را بپذیرید یا حرام است چنین صفتی را به خداوند نسبت دهد. در این صورت امر دائر است بین وجوب اعتقادورزی بر وجود کلام نفسی و حرمت اعتقادورزی به آن لذا این پرسش رخ می دهد که وظیفه اعتقادی مکلف چیست؟ آیا مکلف شرعا مخیر است بین اعتقادی ورزی و عدم آن یا این تخییر تکوینی است یعنی به هر حال مکلف از یکی از این دو حال خارج نیست و یا عقلا مخیر است ولی در ظاهر این اعتقاد مباح است و وجوب یا حرمت ندارد؟

لازم به ذکر است فقه و کلام در عین اشتراک در تنجز علم اجمالی گاه اختلافاتی باهم خواهند داشت مثلا در کلام گاه تکلیف معلوم به اجمال با امتثال اجمالی ساقط می شود بدون اینکه طرفین به صورت تفصیلی محقق شوند مثلا اگر کسی در وجود پل صراط شک کند و ادله کافی در کار نباشد و فرض شود علم دارد به اینکه اعتقاد به پل صراط یا واجب

است یا حرام در این صورت این علم اجمالی را امتثال اجمالی ساقط می‌شود بدین صورت که فرد می‌گوید هر آنچه واقعیت دارد همان را پذیرفتم بدون اینکه اشاره بشود به اینکه واقعیت وجودی و پل صراط است یا حرمت آن. از این نوع اعتقادی ورزی گاه به تعلیق نام می‌برند (ر.ک: آخوند خراسانی، (۱۴۰۹ق)، ص ۳۲۹) چنین موردی که علم اجمالی با امتثال اجمالی ساقط بشود از اصاله التخییر خارج است لذا برای اینکه با وجود علم اجمالی به حرمت یا وجود یک اعتقاد باید بر این نکته تاکید شود که از قرائن خارجی دانسته شده است که امتثال اجمالی کافی نیست و باید به صورت تفصیلی آن تکلیف پذیرفته شود و بدان اعتقاد ورزیده شود.

با توجه به توضیح گفته شده در اعتقادات نیز به هنگام دوران امر بین وجوب و حرمت می‌توان گفت تخییر تکوینی پابرجاست و در مثال مذکور به طور طبیعی این فرد یا اعتقاد به وجود کلام نفسی برای خداوند دارد یا اعتقاد به عدم آن دارد. پس قول چهارم قابلیت تحقق دارد و می‌توان به تخییر تکوینی حکم کرد بدون اینکه طرفین اعتقاد در ظاهر حکم وجوب یا حرمت داشته باشند.

و اگر کسی مبنای تخییر شرعی را داشته باشد حکم می‌کند به اینکه مکلف مخیر است به پذیرش یکی از طرفین. پس اگر وجود صفت کلامی نفسی را پذیرفت تخییر شرعی شکل گرفته است و اگر عدمش را پذیرفت طرف دیگر تخییر شرعی محقق شده است.

مطابق مبنای کسی که قائل به تخییر عقلی است و در عین حال حکم ظاهری را برائت می‌داند باید گفت با توجه به دوران امر بین وجوب و حرمت عقل حکم به تخییر می‌کند. از طرفی ادله عقلی برائت یعنی قبح عقاب بلا بیان و ادله شرعی آن مثل رفع مالایعلمون مورد بحث را نیز می‌گیرد در نتیجه حکم ظاهری آن اباحه خواهد شد بدون اینکه فرقی میان فقدان نص و یا دلیل عقلی معتبر و بین اجمال نص نیست و آنچه مهم است بحث از حالت تعارض ادله دال بر وجوب و حرمت است اگر برای هر طرف دلیل معتبر وجود داشته باشد و تعارض نماید در این صورت چگونه باید میان آنها قضاوت کرد. مثلاً اگر در بحث صفات الهی فرض شود برخی از ادله نفی صفت می‌کنند مثل: "أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْجِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْجِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ

كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او، و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او، و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حدّ اعلاّی اخلاص به او نفی صفات از اوست" (شریف رضی، (۱۴۱۴ق)، ص ۳۹) و برخی دیگر صفت را ثابت می کنند مثل: "سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَتَقَنَّ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ سُبْحَانَ مَنْ يَفْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُحْفِي السُّدُورَ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ پاک و منزّه است آنکه خلق را بقدرت خویش آفریده و آنچه را که ساخته بحکمت خویش محکم فرموده و هر چیزی از آن را بعلم خویش در جای خود گذاشته پاک و منزّه است آنکه میداند خیانت چشمها را که عبارت است از دزدیده بچیزی نگاه کردن که نگاه کردن بآن حلال نباشد و میداند آنچه را که سینه ها پنهان میدارند یعنی علمش بضمائر و سرائر مخلوقات محیط است و هیچ چیز مانند او نیست و او است شنوای بینا" (شیخ صدوق، (۱۳۹۸ق)، ص ۱۳۷)

در این صوت با دو مدل نص رو به رو هستیم و فرض کنیم از جهت عقلی هم دو دسته دلیل داریم هم ادله نفی صفات و هم ادله اثبات صفات و هیچ کدام بر دیگری ترجیح نداشته باشد در این صورت مقتضای قاعده چیست؟ در مشابه فقهی این موارد به تخییر اصولی حکم می شود یعنی فقیه در فتوا به مقتضای هر یک از این دو دلیل مخیر است و می تواند بر اساس یکی از آنها فتوا بدهد ولی فتوای به تخییر نمی تواند داشته باشد (روحانی، (۱۳۸۲)، ج ۶ ص ۳۴۵-۳۴۶) حال در اعتقادات نیز آیا می توان مشابه همین عمل کرد و گفت هر فردی در مقام ابراز اعتقاد خود مخیر است بر اساس هر کدام که خواست اعتقاد ابراز نماید یعنی یا اعلام نظر بر اساس ادله اثبات صفت داشته باشد و بگوید خداوند دارای صفت است و یا بر اساس ادله نفی صفت ابراز نظر داشته و بگوید خداوند صفت ندارد و ذاتش نایب مناب صفاتش است؟ به نظر می رسد برخی از ادله تخییر عام است و به عمومش هم مسائل فقهی را می گیرد هم مسائل اعتقادی را لذا می تواند مصدر این مسئله بوده و تخییر اصولی را نیز در مباحث اعتقادی ثابت نماید. در ادامه صرفا به یک نمونه از ادله اشاره می شود:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَجِيئُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً

فَقَالَ مَا جَاءَكَ عَنَّا فَقِسْ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحَادِيثِنَا فَإِنْ كَانَ يُشْبَهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ
إِنْ لَمْ يَكُنْ يُشْبَهُهُمَا فَلَيْسَ مِنَّا قُلْتُ يَجِينُنَا الرَّجُلَانِ وَ كِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ وَ لَا
نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ قَالَ فَإِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيُّهُمَا أَخَذْتَ (شيخ حر عاملی، ۱۴۰۹)
(ق)، ج ۲۷، ص ۱۲۱-۱۲۲)

همانطور که ملاحظه می شود روایت عام است زیرا احادیث جمع محلی به ال است که برای عموم وضع شده است و چون متعلق این حدیث ذکر نشده است پس همانطور که شامل حدیث فقهی است شامل حدیث اعتقادی است و جواب حضرت به تخییر در انتهای روایت هر دو را شامل می شود پس تخییر اصولی در مباحث اعتقادی از این روایت قابل استفاده است.

کاربست اصاله الاحتیاط در اعتقادات

مؤلفه اصلی اصاله الاحتیاط وجود علم اجمالی است به شرط اینکه دوران امر بین محذورین نباشد. این علم اجمالی گاه در شبهه تحریمیه موجود است و گاه در شبهه وجوبیه. شبهه وجوبیه نیز گاه دائر بین متباینین است و گاه اقل و اکثر ارتباطی. در شبهه تحریمیه باید گفت اگر فرض شود دلیل عقلی قطعی در تحلیل رابطه ذات و صفات خداوند نداشته باشیم و نصوص نیز مثلاً منحصر در متن زیر باشد که از این جهت اجمال دارد که آیا مقصود از نفی الصفات عنه مطلق صفات است یا صفات مخلوقات و یا صفات زائد بر ذات در این صورت مطابق این متن "أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّضَدِّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّضَدِّيقِ بِهِ تَوْجِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْجِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او، و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او، و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حدّ اعلاى اخلاص به او نفی صفات از اوست" (شریف رضی، ۱۴۱۴ ق)، ص ۳۹) علم داریم بر اینکه نباید صفت را به خداوند نسبت داد و چنین نسبتی حرام است ولی این امر بین سه مصداق دائر است مطلق صفات، صفات مخلوقات، صفات زائد بر ذات. در این صورت احتیاط اقتضا می کند از هر سه نوع اعتقاد پرهیز شود و هیچ یک را به تفصیل انتخاب ننماید.

در شبهه وجوبیه نیز گاه امر دائر بین متباینین است و گاه دائر بین اقل و اکثر. در متباینین نیز گاه فقدان نص است و گاه اجمال نص و گاه تعارض نصین. کما اینکه در اقل و اکثر همین سه حالت وجود دارد. اگر امر دائر بین متباینین باشد آنهم از نوع فقدان نص یا اجمال نص در این صورت این سوال وجود دارد که آیا در اعتقادات نیز احتیاط جاری است و احتیاط اقتضا می کند جمع بین دو اعتقاد را یا احتیاط در اعتقادات با فقه متفاوت است؟ اگر جمع میان دو اعتقاد منجر به بدعت نشود در این صورت احتیاط در جمع میان دو اعتقاد مضر نخواهد بود ولی اگر این جمع منجر به بدعت شود در این صورت احتیاط در توقف است و شاید بتوان اعتقاد اجمالی را نیز در اینجا واجب دانست یعنی علم اجمالی به اصل تکلیف اقتضا کند اعتقاد اجمالی را. در این صورت احتیاط را باید در اعتقاد اجمالی به جامع و آنچه واقعیت دارد و توقف از اعتقاد تفصیلی به طرفین دانست.

در فرض تعارض نصوص نیز تخییر اصولی جاری است مثلاً اگر ندانستیم که آیا استطاعت مع الفعل است یا قبل از فعل است و دو نوع نقل داشتیم یکی استطاعت را حین الفعل و مع الفعل معرفی می کند و یکی استطاعت را قبل از فعل بدانند و از طرفی هم علم اجمالی داشته باشیم به اینکه مکلف به باور در مورد استطاعت هستیم در این صورت فرد مخیر است بر اساس هر یک از نصوص اعتقاد بورزد.

در شبهه وجوبیه دائر بین اقل و اکثر به جهت فقدان نص یا اجمال نص می توان براءت جاری کرد زیرا یقین به اقل وجود دارد و نسبت به اکثر شک بدوی است هر چند برخی مثل آخوند خراسانی در اصول فقه معتقدند مقتضای علم اجمالی احتیاط است و به یقین تفصیلی به اقل و شک بدوی منحل نمی شود. در فرض تعارض میان دو نص در اقل و اکثر نیز تخییر جاری است.

کاربست استصحاب در اعتقادات

نسبت به جریان استصحاب در اعتقادات دو دیدگاه کلان در میان اندیشمندان به وجود آمده است:

دیدگاه اول: عدم جریان استصحاب در اعتقادات

برخی از اندیشمندان همچون شیخ انصاری معتقد اند در اعتقادات نمی توان استصحاب جاری کرد. برای تحلیل این نظریه ابتدا باید به تبارشناسی استصحاب اشاره کرد که دو نظریه در آن وجود دارد: برخی آن را به روایات مستند می کنند و معتقدند اخبار دلالت بر حجیت استصحاب دارد در این صورت استصحاب اصل است و برخی نیز آن را به دلالت عقل یا سیره عقلاء حجیت می شمارند در این صورت از باب افاده ظن حجیت است یعنی از باب قاعده الظن يلحق الشی بالاعم الاغلب در این صورت اماره است (مظفر، محمد رضا، (۱۳۷۵)، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۶)

شیخ انصاری در تبیین نظر خود به این تبارشناسی توجه داشته و می گوید: باید وجه حجیت استصحاب و دلیل بر آن ملاحظه شود. اگر استصحاب از باب اخبار حجت باشد در این صورت مودای اخبار دال بر حجیت استصحاب حکم به همان عملی است که در صورت یقین بدان عمل می شد. این مفاد در مورد وجوب اعتقاد و در عقائد امکان پذیر نیست لذا استصحاب ممکن نیست زیرا به مجرد اینکه شک در وجوب ایجاد شد یعنی اعتقاد زائل شده است و با زوال و از بین رفتن اعتقاد تکلیف نامعقول است. اگر استصحاب از باب ظن حجت باشد جریان آن در اعتقادات اولاً مشروط به حجیت ظنون در اعتقادات است ثانیاً در صورتی که مستصحب از عقائدی باشد که با عقل قطعی یا نقل قطعی ایجاد شده نمی توان استصحاب جاری کرد زیرا این شک یعنی تبدل موضوع یعنی احتمال داده بشود در مستصحب یک شی وجودی دخیل بوده است و الان معدوم گردیده لذا شک تولید گردید و یا در مستصحب یک امر عدمی دخیل بوده و الان آن شی موجود شده و مانع گردیده و تولید شک نموده است همین امر یعنی تبدل موضوع، در حالی که در جریان استصحاب وحدت موضوع یکی از شرایط لازم است بله اگر فرض شود که موضوع تغییر نکرده است ولی در عین حال در حکم آن شک داشته باشیم از این جهت

که احتمال بدهیم در عین بقاء شریعت ممکن است این حکم به صورت خاص نسخ شده باشد در این صورت اگر استصحاب از باب ظنون حجت باشد در اعتقاد مذکور قابل جریان است (شیخ انصاری، (۱۳۷۹)، ج ۲، ص: ۶۷۲)

در تحلیل این دیدگاه باید گفت: یکی از دلایل عدم امکان جریان استصحاب در اعتقادات نوع نگاه این اندیشمند بزرگ به اعتقادات است زیرا در تحلیل اعتقادات سه نظریه وجود دارد: الف) اعتقاد و علم با هم اتحاد دارند و در اعتقادات یک شی وجود دارد که از آن به معرفت و یا اعتقاد یاد می کنند (اعتمادی، (۱۳۸۷)، ج ۳، ص ۱۸۹). ب) اعتقادات عین علم نیست بلکه مغایر آن است ولی علم علت است و اعتقادات معلول آن (اعتمادی، (۱۳۸۷)، ج ۳، ص ۱۸۹). ج) اعتقاد یک فعل است و علم و شناخت فعل دیگری. علم یکی از علل ایجاد کننده اعتقاد است ولی علت تامه و منحصره نیست بلکه اعتقاد می تواند از ظنون یا اصول یا حتی وهم ایجاد بشود (اعتمادی، (۱۳۸۷)، ج ۳، ص ۱۸۹).

شیخ اعظم با توجه به پذیرش نظریه دوم معتقد است با تحقق شک، علم زائل گشته در نتیجه اعتقاد نیز از بین خواهد رفت و با از بین رفتن اعتقاد و موضوع، حکم به وجوب بی معنا خواهد شد زیرا وجوب نیازمند به موضوع است یعنی وجوب اعتقاد و با زوال موضوع یعنی اعتقاد حکم به وجوب در واقع مشابه تحقق معلول بدون علت است زیرا موضوع به منزله علت برای حکم است هر چند خود علت (اعتمادی، (۱۳۸۷)، ج ۳، ص ۱۸۹)

دیدگاه دوم: جریان استصحاب در اعتقادات

برخی دیگر از اندیشمندان همچون آخوند خراسانی معتقدند در اعتقادات می توان استصحاب جاری کرد. این دیدگاه فی الجمله جریان استصحاب در اعتقادات را می پذیرد. بدین معنا که در برخی از اعتقادات انسانها مکلف به تحصیل یقین هستند که به طور طبیعی تدین ورزی آنها نیز بر اساس همین یقین خواهد شد و قسم دیگر از اعتقادات مواردی است که انسانها مکلف به اعتقادورزی هستند و گویا در این اعتقادات تدین ورزی واجب است ولی مشروط به شناخت یقینی و برآمده از آن نیست می تواند حتی با تعبد نیز این تدین ورزی صورت بگیرد.

آخوند خراسانی معتقد است در جایی که وظیفه انسان اعتقادورزی است در این صورت هم در موضوع می‌توان استصحاب کرد هم در حکم و در جایی که وظیفه انسان شناخت است استصحاب موضوعی جاری نیست ولی باز در حکم می‌توان استصحاب کرد (آخوند خراسانی، (۱۴۰۹ق)، ص ۴۲۲)

از میان این دو دیدگاه نگارنده با دیدگاه آخوند همراه است. اعتقادات متشکل از دو قسمت است؛ بعد شناخت ذهنی و بعد التزام قلبی. رابطه شناخت ذهنی با التزام قلبی نیز رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه است آنهم به نحو اختیاری یعنی ممکن است فرد مقدمه را به جا بیاورد ولی ذی‌المقدمه را اتیان نکند یعنی شناختی از اصول اعتقادات بدست بیاورد ولی به آنها دل بسته نباشد و التزامی در نفس وی به اعتقادات حاصل نشود. از طرف دیگر مقدمه شناخت صرفاً منحصر در شناخت یقینی نیست بلکه اعتقادات می‌تواند برآمده از شناخت یقینی باشد و انسان مکلف به تحصیل یقین باشد و می‌تواند برآمده از شناخت غیر یقینی مثل اطمینانی و یا ظنی باشد منتهی دلیل بر اعتبار آن ظنون اقامه شده باشد و در مواردی نیز می‌تواند بر اساس تعبد به اصل عملی تدین ورزی صورت بگیرد و شناخت قطعی، اطمینانی و ظنی نیز نداشته باشد (رک: برنجکار؛ و نصر تیان اهور (۱۳۹۲ش)، ص ۷۵-۸۸)

پس هم در بقاء موضوع اعتقادی می‌توان شک داشت و چون حالت سابقه دارد به استصحاب تمسک کرد هم در بقاء حکم آن می‌توان شک داشت و باز به جهت وجود حالت سابقه استصحاب جاری کرد. مهمترین دلیل برای جریان استصحاب می‌تواند عمومیت دلیل آن باشد زیرا در لاینقض الیقین بالشک هیچ قید و قرینه‌ای وجود ندارد که مقصود از یقین را مختص به یقین فقهی نماید بلکه عمومیت دارد هم یقین فقهی را شامل می‌شود که از سنخ عمل است هم یقین اعتقادی را که از سنخ عمل است پس همانطور که الیقین مباحث فقهی و افعال خارجی را شامل می‌شود همین کلمه مباحث اعتقادی و افعال نفسانی را نیز در بر می‌گیرد (مروج، (۱۴۱۵ق)، ج ۷، ص ۶۶۰) کما اینکه تنزیل مشکوک به منزله متیقین عام است و شامل اعتقادات نیز می‌شود بدین معنا که در امور اعتقادی نیز می‌توان گفت مشکوک را به منزله متیقین قرار بده و همان آثار یقین را بر آن بار کن. برخی از شارحان کفایه از این دلیل به مقام ثبوت نیز تعبیر کرده اند یعنی دلیل بر تعمیم هم

ثبوت وجود دارد هم اثباتا و دلیل تنزیل مشکوک به منزل متیقن ناظر به مقام ثبوت است^۱ (مروج، سید محمد جعفر، منتهی الدراییه، ج ۷، ص ۶۶۰) همانطور که عملکرد استصحاب عمومیت دارد و شامل اعتقادات است زیرا استصحاب به مثابه یک اصل عملی است که وظیفه مکلف مردد را به صورت تبعیدی معین می کند این عملکرد مختص به عمل خارجی و مبحث فقهی نیست بلکه شامل فعل قلبی و نفسانی و اعتقادورزی نیز می شود (آخوند خراسانی، (۱۴۰۹ق)، ص ۴۲۲)

۱. مروج، سید محمد جعفر، منتهی الدراییه، ج ۷، ص ۶۶۰.

نتیجه گیری

در شك در اصل تکلیف باید گفت: مطابق قاعده قبح عقاب بلا بیان مقتضای اصل اولی براءت اعتقادی است هر چند بر اساس قاعده حق الطاعه اصل اولی لزوم احتیاط در اعتقادات است. اما نسبت به مقتضای اصل ثانوی و شرعی می توان گفت عمومیت ما لایعلمون در حدیث رفع، سبب می شود انسان در قبال مطلق تکلیف مجهول (چه فقهی و چه اعتقادی) وظیفه ای نداشته باشد و احتیاط جعل نشود همانطوری که اطلاق ما حجب الله تکلیف اعتقادی را نیز شامل می شود در نتیجه هر تکلیف فقهی یا اعتقادی مجهول از بندگان برداشته می شود و مکلف به رعایت احتیاط نمی شوند. اصل ثانوی با مقتضای قبح عقاب بلا بیان همسو بوده و آن را تایید می کند هر چند با مقتضای حق الطاعه مخالف بوده و خشی کننده آن و مقدم بر آن است در نتیجه به هنگام شك در اصل تکلیف اعتقادی می توان براءت جاری کرد همانطوری که برخی از اصولیون چنین عملکردی دارند.

اما در دوران امر بین محذورین سه قول از میان پنج قول طرفدار بیشتری دارد که هر سه قابل تطبیق در اعتقادات است؛ یعنی در اعتقادات نیز به هنگام دوران امر بین وجوب و حرمت می توان گفت تخییر تکوینی پابرجاست و اگر کسی مبنای تخییر شرعی را داشته باشد به مخیر بودن مکلف در پذیرش هر یک از طرفین حکم می کند و بر اساس مبنای کسی که قائل به تخییر عقلی است و در عین حال حکم ظاهری را براءت می داند باید گفت با توجه به دوران امر بین وجوب و حرمت عقل حکم به تخییر می کند.

در مبحث احتیاط و شبهه تحریمیه احتیاط اقتضا می کند از تمام اطراف موجود در مسئله اعتقادی که احتمال حرمت آن می رود پرهیز شود و هیچ یک را به تفصیل انتخاب ننماید و در شبهه وجوبیه در صورت دوران امر بین متباینین و فقدان نص یا اجمال آن اگر جمع میان دو اعتقاد منجر به بدعت نشود احتیاط اقتضا می کند میان طرفین جمع صورت بگیرد ولی در صورتی که این جمع منجر به بدعت شود احتیاط اقتضا می کند از اعتقاد تفصیلی به طرفین توقف صورت بگیرد.

در مبحث جریان استصحاب در اعتقادات هر چند دو دیدگاه اصلی: عدم جریان و

جریان استصحاب وجود دارد ولی دیدگاه دوم نسبت به دیگری ترجیح دارد زیرا اعتقادات از دو بعد شناخت ذهنی و التزام نفسی و قلبی شکل گرفته است به گونه ای که شناخت مقدمه اختیاری التزام قلبی است. این شناخت منحصر در فهم یقینی نیست بلکه دریافت ظنی را نیز شامل می شود در نتیجه امکان تعبد فراهم می شود. از سوی دیگر ادله استصحاب مثل تنزیل مشکوک به منزله متقین، مفاد لاینقض الیقین بالشک، و عملکرد استصحاب عمومیت داشته شامل مسائل اعتقادی نیز می شود.

فهرست منابع

۱. اعتمادی، مصطفی، (۱۳۸۷)، شرح رسائل، قم، نشر شفق، چاپ دوم.
۲. آخوند خراسانی، (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البيت «عليهم السلام»، چاپ اول.
۳. آصفی، محمد مهدی، (۱۴۲۴ق)، مقدمه الفوائد الحائریة، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم.
۴. برنجکار، رضا؛ و نصرتیان اهور، مهدی (۱۳۹۲ش). مقصود اصلی در اعتقادات. تحقیقات کلامی. شماره ۳. دوره اول. ص ۷۵-۸۸.
۵. روحانی، محمد صادق، (۱۳۸۲)، زیده الأصول، تهران، حدیث دل، چاپ دوم.
۶. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۲۴ق)، ارشاد العقول الی مباحث الأصول، مقرر: محمد حسین حاج عاملی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
۷. شریف رضی، (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغة (للصباحی صالح)، فیض الإسلام، قم، هجرت، چاپ اول.
۸. شهید صدر، سید محمد باقر، (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الأصول، تقریرات محمود حسینی شاهرودی، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ سوم.
۹. شهید صدر، سید محمد باقر، (۱۴۳۶ق)، دروس فی علم الاصول، قم، انتشارات دارالصدر، چاپ هشتم.
۱۰. شیخ صدوق، (۱۳۹۸ق)، التوحید، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.
۱۱. شیخ انصاری، (۱۳۷۹)، فرائد الأصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
۱۲. شیخ حر عاملی، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
۱۳. علامه حلی، (۱۴۱۳ق)، کشف المراد، حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ چهارم.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷ق)، الکافی، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
۱۵. مروج، سید محمد جعفر، (۱۴۱۵ق)، منتهی الدراییة، قم، انتشارات دار الکتب جزایری.
۱۶. مظفر، محمد رضا، (۱۳۷۵)، اصول الفقه، قم، اسماعیلیان، چاپ پنجم.